

حادثه ولیعهدی؛ برای سرنوشت تشیع

تحلیلی بر حادثه ولیعهدی دوران زندگانی حضرت رضا (ع) توسط رهبر معظم انقلاب (مدظله العالی)



فهرست

- زندگی ائمه درست شناخته نشد ۳
- چه عنصر مهمی در زندگی ائمه مورد توجه قرار نگرفته است؟ ۳
- بزرگ‌ترین هنر امام رضا علیه السلام چه بود؟ ۴
- حادثه ولیعهدی ۵
- تقابل مأمون و امام؛ کدام تدابیر؟ ۵
- تدابیر مأمون ۶
- اول؛ تبدیل صحنه مبارزات حاد انقلابی شیعیان به عرصه فعالیت سیاسی آرام و بی خطر ۶
- دوم؛ مشروعیت بخشی به خلافت اموی و عباسی ۶
- سوم؛ کنترل امام در حکومت مأمون ۷
- چهارم؛ فاصله انداختن میان امام و مردم ۷
- پنجم؛ کسب وجهه معنوی ۷
- ششم؛ امام توجیه‌گر دستگاه خلافت ۷
- تدابیر امام ۸
- اول؛ پر کردن فضای مدینه از کراهت و ناراضی خود ۸
- دوم؛ استنکاف شدید از پذیرش ولایتعهدی تا زمان تهدید قتل ۹
- سوم؛ شرط عدم دخالت در هیچ یک از شئون حکومت ۹
- چهارم؛ برملا کردن داعیه امامت شیعی در سطح عظیم اسلام ۱۰
- پنجم؛ استفاده از هر فرصتی برای ارتباط با مردم ۱۱
- ششم؛ حمایت امام از تشیع ۱۱
- مروری بر صحنه کلی نبرد پنهانی ۱۱

زندگی ائمه درست شناخته نشد

باید اعتراف کنیم که زندگی ائمه، علیه السلام، به درستی شناخته نشده و ارج و منزلت جهاد مرارت بار آنان حتی بر شیعیان نشان نیز پوشیده مانده است. علی رغم هزاران کتاب کوچک و بزرگ و قدیم و جدید درباره زندگی ائمه، علیه السلام، امروز همچنان غباری از ابهام و اجمال، بخش عظیمی از زندگی این بزرگواران را فراگرفته و حیات سیاسی برجسته ترین چهره های خاندان نبوت که دو قرن و نیم از حساس ترین دوره های تاریخ اسلام را در برمی گیرد با غرض ورزی یا بی اعتنایی و یا کج فهمی بسیاری از پژوهندگان و نویسندگان روبرو شده است. این است که ما از یک تاریخچه مدون و مضبوط درباره زندگی پرحادثه و پرماجرایی آن پیشوایان، تهیدستیم.

زندگی امام هشتم علیه السلام که قریب بیست سال از این دوره تعیین کننده و مهم را فراگرفته از جمله برجسته ترین بخش های آن است که بجاست درباره آن تامل و تحقیق لازم به کار رود.

چه عنصر مهمی در زندگی ائمه مورد توجه قرار نگرفته است؟

مهم ترین چیزی که در زندگی ائمه، علیه السلام، به طور شایسته مورد توجه قرار نگرفته، عنصر «مبارزه حاد سیاسی» است. از آغاز نیمه دوم قرن اول هجری که خلافت اسلامی به طور آشکار بایراییه های سلطنت آمیخته شد و امامت اسلامی به حکومت جابرانه پادشاهی بدل گشت، ائمه اهل بیت، علیه السلام، مبارزه سیاسی خود را به شیوه ای متناسب با اوضاع و شرایط، شدت بخشیدند.

این مبارزه بزرگترین هدفش **تشکیل نظام اسلامی و تأسیس حکومتی** بر پایه امامت بود. بی شک تبیین و تفسیر دین با دیدگاه مخصوص اهل بیت وحی، و رفع تحریف ها و کج فهمی ها از معارف اسلامی و احکام دینی نیز هدف مهمی برای جهاد اهل بیت به حساب می آمد. اما طبق قرائن حتمی، جهاد اهل بیت به این هدف محدود نمی شد و بزرگترین هدف آن، چیزی جز تشکیل حکومت علوی و تأسیس نظام عادلانه اسلامی نبود. بیشترین دشواریهای زندگی مرارت بار و پر از ایثار ائمه و یاران آنان به خاطر داشتن این هدف بود و ائمه، علیه السلام، از دوران امام سجاد، علیه السلام، و بعد از حادثه عاشورا به زمینه سازی درازمدت برای این مقصود پرداختند.

در تمام دوران صد و چهل ساله میان حادثه عاشورا و ولایتعهدی امام هشتم، علیه السلام، جریان وابسته به امامان اهل بیت یعنی شیعیان همیشه بزرگترین و خطرناکترین دشمن دستگاه های خلافت به حساب می آمد. در این مدت بارها زمینه های آماده ای پیش آمد و مبارزات تشیع که باید آن را نهضت علوی نام داد به پیروزی های بزرگی نزدیک گردید.

اما در هر بار موانعی بر سر راه پیروزی نهایی پدید می‌آمد و غالباً بزرگ‌ترین ضربه از ناحیه تهاجم بر محور و مرکز اصلی این نهضت، یعنی شخص امام در هر زمان و به زندان افکندن یا به شهادت رساندن آن حضرت وارد می‌گشت و هنگامی که نوبت به امام بعد می‌رسید اختناق و فشار و سختگیری به حدی بود که برای آماده کردن زمینه به زمان طولانی دیگری نیاز بود.

ائمّه، علیهم السلام، در میان طوفان سخت این حوادث هوشمندانه و شجاعانه تشیع را همچون جریانی کوچک اما عمیق و تند و پایدار از لابه‌لای گذرگاه‌های دشوار و خطرناک گذراندند. و خلفای اموی و عباسی در هیچ زمان نتوانستند با نابود کردن امام، جریان امامت را نابود کنند و این خنجر برنده همواره در پهلوی دستگاه خلافت، فرو رفته ماند و به صورت تهدیدی همیشگی آسایش را از آنان سلب کرد. هنگامی که حضرت موسی بن جعفر علیه السلام، پس از سال‌ها حبس در زندان هارونی مسموم و شهید شد در قلمرو وسیع سلطنت عباسی اختناق کامل حکم فرما بود. در آن فضای گرفته که به گفته یکی از یاران امام علی بن موسی، علیه السلام، «از شمشیر هارون خون می‌چکید».

بزرگ‌ترین هنر امام رضا علیه السلام چه بود؟

بزرگ‌ترین هنر امام معصوم و بزرگوار ما آن بود که توانست درخت تشیع را از گزند طوفان حادثه سلامت بدارد و از پراکندگی و دلسردی یاران پدر بزرگوارش مانع شود و با شیوه تقیه آمیز و شگفت‌آوری جان خود را که محور و روح جمعیت شیعیان بود حفظ کرد و در دوران قدرت مقتدرترین خلفای بنی عباس و در دوران استقرار و ثبات کامل آن رژیم مبارزات عمیق امامت را ادامه داد. تاریخ نتوانسته است ترسیم روشنی از دوران ده‌ساله زندگی امام هشتم در زمان هارون و بعد از او در دوران پنج‌ساله جنگ‌های داخلی میان خراسان و بغداد به ما ارائه کند. اما به تدبیر می‌توان فهمید که امام هشتم در این دوران همان مبارزه درازمدت اهل بیت، علیهم السلام، را که در همه اعصار بعد از عاشورا استمرار داشته با همان جهت‌گیری و همان اهداف ادامه می‌داده است. هنگامی که مأمون در سال صد و نود و هشت از جنگ قدرت با امین فراغت یافت و لافت بی‌منازع را به چنگ آورد یکی از اولین تدابیر او حل مشکل علویان و مبارزات تشیع بود، او برای این منظور، تجربه همه خلفای سلف خود را پیش چشم داشت.

تجربه‌ای که نمایشگر قدرت، وسعت و عمق روزافزون آن نهضت و ناتوانی دستگاه‌های قدرت از ریشه‌کن کردن و حتی متوقف و محدود کردن آن بود. او می‌دید که سطوت و حشمت هارونی حتی با به بند کشیدن طولانی و بالاخره مسموم کردن امام هفتم در زندان هم نتوانست از شورش‌ها و مبارزات سیاسی، نظامی، تبلیغاتی و فکری شیعیان مانع شود. او اینک در حالی که از اقتدار پدر و پیشینیان خود نیز برخوردار نبود و بعلاوه بر اثر جنگ‌های داخلی میان بنی عباس، سلطنت عباسی را در تهدید مشکلات بزرگی مشاهده می‌کرد بی‌شک لازم بود به خطر نهضت علویان به چشم جدی تری بنگرد. شاید مأمون در ارزیابی خطر شیعیان برای دستگاه خود واقع بینانه فکر

می‌کرد. گمان زیاد بر این است که فاصله پانزده ساله بعد از شهادت امام هفتم تا آن روز و به ویژه فرصت پنج ساله جنگ‌های داخلی، جریان تشیع را از آمادگی بیشتری برای برافراشتن پرچم حکومت علوی برخوردار ساخته بود.

مأمون این خطر را ازیرکانه حدس زد و در صدد مقابله با آن برآمد و به دنبال همین ارزیابی و تشخیص بود که ماجرای دعوت امام هشتم از مدینه به خراسان و پیشنهاد الزامی ولیعهدی به آن حضرت پیش آمد و این حادثه که در همه دوران طولانی امامت کم نظیر و یا در نوع خود بی نظیر بود تحقق یافت. اکنون جای آن است که به اختصار، حادثه ولیعهدی را مورد مطالعه قرار دهیم.

حادثه ولیعهدی

در این حادثه امام هشتم علی بن موسی الرضا، علیه السلام، در برابر یک تجربه تاریخی عظیم قرار گرفت و در معرض یک نبرد پنهان سیاسی که پیروزی یا ناکامی آن می‌توانست سرنوشت تشیع را رقم بزند، واقع شد.

در این نبرد رقیب که ابتکار عمل را به دست داشت و با همه امکانات به میدان آمده بود مأمون بود. مأمون با هوشی سرشار و تدبیری قوی و فهم و درایتی بی‌سابقه قدم در میدانی نهاد که اگر پیروز می‌شد و می‌توانست آنچنان که برنامه‌ریزی کرده بود کار را به انجام برساند، یقیناً به هدفی دست می‌یافت که از سال چهل هجری یعنی از شهادت علی بن ابی طالب، علیه السلام، هیچ یک از خلفای اموی و عباسی با وجود تلاش خود نتوانسته بودند به آن دست یابند، یعنی می‌توانست درخت تشیع را ریشه‌کن کند و جریان معارضی را که همواره همچون خاری در چشم سردمداران خلافت‌های طاغوتی فرورفته بود به کلی نابود سازد.

اما امام هشتم با تدبیری الهی بر مأمون فائق آمد و او را در میدان نبرد سیاسی که خود به وجود آورده بود به طور کامل شکست داد و نه فقط تشیع، ضعیف یا ریشه‌کن نشد بلکه حتی سال ۲۰۱ هجری، یعنی سال ولایتعهدی آن حضرت، یکی از پربرکت‌ترین سالهای تاریخ تشیع شد و نفس تازه‌ای در مبارزات علویان دمیده شد؛ و این همه به برکت تدبیر الهی امام هشتم و شیوه حکیمانه‌ای بود که آن امام معصوم در این آزمایش بزرگ از خویش‌نشان داد.

تقابل مأمون و امام؛ کدام تدابیر؟

برای اینکه پرتوی بر سیمای این حادثه عجیب افکنده شود به تشریح کوتاهی از تدبیر مأمون و تدبیر امام در این حادثه می‌پردازیم.

تدابیر مأمون

اول؛ تبدیل صحنه مبارزات حاد انقلابی شیعیان به عرصه فعالیت سیاسی آرام و بی خطر

مأمون از دعوت امام هشتم به خراسان چند مقصود عمده را تعقیب می کرد: اولین و مهم ترین آنها، **تبدیل صحنه مبارزات حاد انقلابی شیعیان به عرصه فعالیت سیاسی آرام و بی خطر** بود. همان طور که گفتم شیعیان در پوشش تقیه، مبارزاتی خستگی ناپذیر و تمام نشدنی داشتند، این مبارزات که با دو ویژگی همراه بود، تأثیر توصیف ناپذیری در برهم زدن بساط خلافت داشت، آن دو ویژگی، یکی **مظلومیت** بود و دیگری **قداست**.

شیعیان با اتکا به این دو عامل نفوذ، اندیشه شیعی را که همان تفسیر و تبیین اسلام از دیدگاه ائمه اهل بیت است، به زوایای دل و ذهن مخاطبان خود می رساندند و هر کسی را که از اندک آمادگی برخوردار بود، به آن طرز فکر متمایل و یا مؤمن می ساختند و چنین بود که دایره تشیع، روز به روز در دنیای اسلام گسترش می یافت و همان مظلومیت و قداست بود که با پشتوانه تفکر شیعی اینجا و آنجا در همه دوره ها قیام های مسلحانه و حرکات شورش گرانه را بر ضد دستگاه های خلافت سازماندهی می کرد.

مأمون می خواست یک باره آن خفا و استتار را از این جمع مبارز بگیرد و امام را از میدان مبارزه انقلابی به میدان سیاست بکشاند و به این وسیله کارایی نهضت تشیع را که بر اثر همان استتار و اختفای روز به روز افزایش یافته بود به صفر برساند. با این کار مأمون آن دو ویژگی مؤثر و نافذ را نیز از گروه علویان می گرفت زیرا جمعی که رهبرشان فرد ممتاز دستگاه خلافت و ولیعهد پادشاه مطلق العنان وقت و متصرف در امور کشور است نه مظلوم است و نه آن چنان مقدس.

این تدبیر می توانست فکر شیعی را هم در ردیف بقیه عقاید و افکاری که در جامعه طرفدارانی داشت قرار دهد و آن را از حد یک تفکر مخالف دستگاه که اگر چه از نظر دستگاه ها ممنوع و مبعوض است از نظر مردم بخصوص ضعیف پرجاذبه و استفهام برانگیز است خارج سازد.

دوم؛ مشروعیت بخشی به خلافت اموی و عباسی

دوم، **تخطئه مدعی تشیع مبنی بر غاصبانه بودن خلافت های اموی و عباسی و مشروعیت دادن به این خلافت ها** بود، مأمون با این کار به همه شیعیان مزورانه ثابت می کرد که ادعای غاصبانه و نامشروع بودن خلافت های مسلط که همواره جزء اصول اعتقادی شیعه به حساب می آمده است یک حرف بی پایه و ناشی از ضعف و عقده های حقارت بوده است، چه اگر خلافت های دیگران نامشروع و جابرانه بود خلافت مأمون هم که جانشین آنهاست می باید نامشروع و غاصبانه باشد و چون علی بن موسی الرضا، علیه السلام، با ورود در این دستگاه و قبول جانشینی مأمون او را قانونی و مشروع دانسته پس باید بقیه خلفا هم از مشروعیت برخوردار بوده باشند و این، نقض همه ادعاهای شیعیان است، با این کار نه فقط مأمون از علی بن موسی الرضا، علیه السلام، بر مشروعیت حکومت خود و

گذشتگان اعتراف می‌گرفت بلکه یکی از ارکان اعتقادی تشیع یعنی ظالمانه بودن پایه حکومت‌های قبلی را نیز درهم می‌کوبید.

علاوه بر این ادعای دیگر شیعیان مبنی بر زهد و پارسایی و بی‌اعتنایی ائمه به دنیا نیز با این کار نقض می‌شد که آن حضرات فقط در شرایطی که به دنیا دسترسی نداشته‌اند نسبت به آن زهد می‌ورزیدند و اکنون که درهای بهشت دنیا به روی آنان باز شد به سوی آن شتافتند و مثل دیگران خود را از آن متنعم کردند.

سوم؛ کنترل امام در حکومت مأمون

سوم، اینکه مأمون با این کار، امام را که همواره یک کانون معارضه و مبارزه بود در کنترل دستگاه‌های خود قرار می‌داد. به جز خود آن حضرت، همه سران و گردنکشان و سلحشوران علوی را نیز در سیطره خود درمی‌آورد و این موفقیتی بود که هرگز هیچ یک از اسلاف مأمون چه بنی‌امیه و چه بنی‌عباس بر آن دست نیافته بودند.

چهارم؛ فاصله انداختن میان امام و مردم

چهارم، اینکه امام را که یک عنصر مردمی و قبله امیدها و مرجع سؤال‌ها و شکوه‌ها بود در محاصره مأموران حکومت قرار می‌داد و رفته رفته رنگ مردمی بودن را از او می‌زدود و میان او و مردم و سپس میان او و عواطف و محبت‌های مردم فاصله می‌افکند.

پنجم؛ کسب وجهه معنوی

پنجم، این بود که با این کار برای خود وجهه و حیثیتی معنوی کسب می‌کرد. طبیعی بود که در دنیای آن روز همه او را بر اینکه فرزندی از پیغمبر و شخصیتی مقدس و معنوی را به ولیعهدی خود برگزیده و برادران و فرزندان خود را از این امتیاز محروم ساخته است، ستایش کنند و همیشه چنین است که نزدیکی دین‌داران به دنیا طلبان از آبروی دین‌داران می‌کاهد و بر آبروی دنیا طلبان می‌افزاید.

ششم؛ امام توجیه‌گر دستگاه خلافت

ششم، آنکه در پندار مأمون، امام با این کار به یک توجیه‌گر دستگاه خلافت بدل می‌گشت، بدیهی است شخصی در حد علمی و تقوایی امام با آن حیثیت و حرمت بی‌نظیری که وی به عنوان فرزند پیامبر در چشم همگان داشت اگر نقش توجیه حوادث را در دستگاه حکومت بر عهده می‌گرفت هیچ نغمه مخالفی نمی‌توانست خدشه‌ای بر حیثیت آن دستگاه وارد سازد، این خود در حکم حصار منیعی بود که می‌توانست همه خطاها و زشتی‌های دستگاه خلافت را از چشم‌ها پوشیده بدارد.

به جز اینها هدف‌های دیگری نیز برای مأمون متصور بود.

چنان‌که مشاهده می‌شود این تدبیر به قدری پیچیده و عمیق است که یقیناً هیچ‌کس جز مأمون نمی‌توانست آن را به خوبی هدایت کند و بدین جهت بود که دوستان و نزدیکان مأمون از ابعاد و جوانب آن بی‌خبر بودند. از برخی گزارش‌های تاریخی چنین برمی‌آید که حتی «فضل بن سهل» وزیر و فرمانده کل و مقرب‌ترین فرد دستگاه خلافت نیز از حقیقت و محتوای این سیاست، بی‌خبر بوده است. مأمون حتی برای این‌که هیچ‌گونه ضربه‌ای بر هدف‌های وی از این حرکت پیچیده وارد نیاید داستان‌هایی جعلی برای علت و انگیزه این اقدام می‌ساخت و به این‌وآن می‌گفت.

حقاً باید گفت سیاست مأمون از پختگی و عمق بی‌نظیری برخوردار بود. اما آن سوی دیگر این صحنه نبرد، امام علی ابن موسی الرضا، علیه السلام، است و همین است که علی‌رغم زیرکی شیطننت‌آمیز مأمون تدبیر پخته و همه‌جانبه او را به حرکتی بی‌اثر و باز یچه‌ای کودکانه بدل می‌کند، مأمون با قبول آن همه زحمت و با وجود سرمایه‌گذاری عظیمی که در این راه کرد از این عمل نه تنها طرفی بر نبست بلکه سیاست او به سیاستی بر ضد او بدل شد. تیری که با آن، اعتبار و حیثیت و مدعاهای امام علی بن موسی الرضا، علیه السلام، را هدف گرفته شده بود خود او را آماج قرار داد، به طوری که بعد از گذشت مدتی کوتاه ناگزیر شد همه تدابیر گذشته خود را کان‌لم‌یکن شمرده، بالاخره همان شیوه‌ای را در برابر امام در پیش بگیرد که همه گذشتگان در پیش گرفته بودند یعنی «قتل» و مأمون که در آرزوی چهره قداست مآب خلیفه‌ای موجه و مقدس و خردمند، این همه تلاش کرده بود سرانجام در همان مزبله‌ای که همه خلفای پیش از او در آن سقوط کرده بودند، یعنی فساد و فحشا و عیش و عشرت توأم با ظلم و کبر فرو غلطید. دریده شدن پرده ریامأمون را در زندگی پانزده‌ساله او پس از حادثه ولیعهدی در ده‌ها نمونه می‌توان مشاهده کرد که از جمله آن به خدمت گرفتن قاضی القضااتی فاسق و فاجر و عیاش همچون یحیی بن اکثم و همنشینی و مجالست با عموی خواننده و خنیاگرش ابراهیم بن مهدی و آراستن بساط عیش و نوش و پرده‌داری در دارالخلافة او در بغداد است.

تدابیر امام

اکنون به تشریح سیاست‌ها و تدابیر امام علی بن موسی الرضا، علیه السلام، در این حادثه می‌پردازیم:

اول: پرکردن فضای مدینه از کراهت و نارضایتی خود

هنگامی که امام را از مدینه به خراسان دعوت کردند آن حضرت فضای مدینه را از کراهت و نارضایتی خود پر کرد، به طوری که همه‌کس در پیرامون امام یقین کردند که مأمون با نیت سوء حضرت را از وطن خود دور می‌کند، امام بدبینی خود به مأمون را با هر زبان ممکن به همه گوش‌ها رساند، در وداع با حرم پیغمبر، در وداع با خانواده‌اش، در هنگام خروج از مدینه، در طواف کعبه که برای وداع انجام می‌داد، با گفتار و رفتار بازبان دعا و زبان اشک، بر همه ثابت کرد که این سفر، سفر مرگ اوست، همه کسانی که باید طبق انتظار مأمون نسبت به او خوش‌بین و نسبت به امام به خاطر پذیرش پیشنهاد او بدبین می‌شدند در اولین لحظات این سفر دلشان از کینه مأمون که امام عزیزشان را این‌طور ظالمانه از آنان جدامی کرد و به قتلگاه می‌برد لبریز شد.

دوم؛ استنکاف شدید از پذیرش ولایتعهدی تا زمان تهدید قتل

هنگامی که در مرو پیشنهاد ولایتعهدی آن حضرت مطرح شد حضرت به شدت استنکاف کردند و تا وقتی مأمون صریحاً آن حضرت را تهدید به قتل نکرد، آن را نپذیرفتند. این مطلب همه جا پیچید که علی بن موسی الرضا، علیه السلام، ولیعهدی و پیش از آن خلافت را که مأمون به او با اصرار پیشنهاد کرده بود نپذیرفته است، دست اندرکاران امور که به ظرافت تدبیر مأمون واقف نبودند ناشیانه عدم قبول امام را همه جا منتشر کردند حتی فضل بن سهل در جمعی از کارگزاران و مأموران حکومت گفت من هرگز خلافت را چنین خوار ندیده‌ام امیر المؤمنین آن را به علی بن موسی الرضا، علیه السلام، تقدیم می‌کند و علی بن موسی دست رد به سینه او می‌زند.

خود امام در هر فرصتی، اجباری بودن این منصب را به گوش این و آن می‌رساند و همواره می‌گفت من تهدید به قتل شدم تا ولیعهدی را قبول کردم. طبیعی بود که این سخن همچون عجیب‌ترین پدیده سیاسی، دهان به دهان و شهر به شهر پراکنده شود و همه آفاق اسلام در آن روز یا بعدها بفهمند که در همان زمان که کسی مثل مأمون فقط به دلیل آنکه از ولیعهدی برادرش امین عزل شده است به جنگی چند ساله دست می‌زند و هزاران نفر از جمله برادرش امین را به خاطر آن به قتل می‌رساند و سر برادرش را از روی خشم شهر به شهر می‌گرداند کسی مثل علی بن موسی الرضا، علیه السلام، پیدامی‌شود که به ولیعهدی بای اعتنایی نگاه می‌کند و آن را جز با کراهت و در صورت تهدید به قتل نمی‌پذیرد.

مقایسه‌ای که از این رهگذر میان امام علی بن موسی الرضا، علیه السلام، و مأمون عباسی در ذهن‌ها نقش می‌بست درست عکس آن چیزی را نتیجه می‌داد که مأمون به خاطر آن سرمایه‌گذاری کرده بود.

سوم؛ شرط عدم دخالت در هیچ یک از شئون حکومت

با این همه علی بن موسی الرضا، علیه السلام، فقط بدین شرط ولیعهدی را پذیرفت که در هیچ یک از شئون حکومت دخالت نکند و به جنگ و صلح و عزل و نصب و تدبیر امور نپردازد و مأمون که فکر می‌کرد فعلاً در شروع کار این شرط قابل تحمل است و بعداً به تدریج می‌توان امام را به صحنه فعالیت‌های خلافتی کشانید، این شرط را از آن حضرت قبول کرد، روشن است که با تحقق این شرط، نقشه مأمون نقش بر آب می‌شد و بیشتر هدفهای او برآورده نمی‌گشت.

امام در همان حال که نام ولیعهد داشت و قهراً از امکانات دستگاه خلافت نیز برخوردار بود چهره‌ای به خود می‌گرفت که گویی با دستگاه خلافت، مخالف و به آن معترض است، نه امری نه نهی نه تصدی مسئولیتی، نه قبول شغلی، نه دفاعی از حکومت و طبعاً نه هیچ‌گونه توجیهی برای کارهای آن دستگاه.

روشن است که عضوی در دستگاه حکومت که چنین با اختیار و اراده خود، از همه مسئولیت‌ها کناره می‌گیرد، نمی‌تواند نسبت به آن دستگاه صمیمی و طرفدار باشد، مأمون به خوبی این نقیصه را حس می‌کرد و لذا پس از آنکه

کار ولیعهدی انجام گرفت بارها در صد برآمد امام را بر خلاف تعهد قبلی بالطائف الحیل به مشاغل خلافتی بکشاند و سیاست مبارزه منفی امام را نقض کند، اما هر دفعه امام هوشیارانه نقشه او را خنثی می‌کرد.

یک نمونه همان است که معمر بن خلاد از خود امام هشتم نقل می‌کند که مأمون به امام می‌گوید: اگر ممکن است به کسانی که از او حرف شنوی دارند در باب مناطقی که اوضاع آن پریشان است، چیزی بنویس و امام استنکاف می‌کند و قرار قبلی که همان عدم دخالت مطلق است را به یادش می‌آورد و نمونه بسیار مهم و جالب دیگر ماجرای نماز عید است که مأمون به این بهانه «که مردم قدر تو را بشناسند و دل‌های آنان آرام گیرد»، امام را به امامت نماز عید دعوت می‌کند، امام استنکاف می‌کند و پس از اینکه مأمون اصرار را به نهایت می‌رساند امام به این شرط قبول می‌کند که نماز را به شیوه پیغمبر و علی بن ابی‌طالب به جا آورد و آنگاه امام از این فرصت چنان بهره‌ای می‌گیرد که مأمون را از اصرار خود پشیمان می‌سازد و امام را از نیمه راه نماز برمی‌گرداند، یعنی به ناچار ضربه‌ای دیگر بر ظاهر ریاکارانه خود وارد می‌سازد.

چهارم؛ بر ملا کردن داعیه امامت شیعی در سطح عظیم اسلام

اما بهره‌برداری اصلی امام از این ماجرا بسی از اینها مهم‌تر است: امام با قبول ولیعهدی، دست به حرکتی می‌زند که در تاریخ زندگی ائمه پس از پایان خلافت اهل بیت در سال چهلیم هجری تا آن روز و تا آخر دوران خلافت بی‌نظیر بوده است و آن بر ملا کردن داعیه امامت شیعی در سطح عظیم اسلام و دریدن پرده غلیظ تقیه و رساندن پیام تشیع به گوش همه مسلمان‌هاست.

تربیون عظیم خلافت در اختیار امام قرار گرفت و امام در آن سخنانی را که در طول یک صد و پنجاه سال جز در خفا و با تقیه جز به خاصان و یاران نزدیک گفته نشده بود به صدای بلند فریاد کرد و با استفاده از امکانات معمولی آن زمان که جز در اختیار خلفا و نزدیکان درجه یک آنها قرار نمی‌گرفت آن را به گوش همه رساند، مناظرات امام در مجمع علما و در محضر مأمون که در آن قوی‌ترین استدلال‌های امامت را بیان فرموده است؛ نامه جوامع الشریعه که در آن همه رؤس مطالب عقیدتی و فقهی شیعی را برای فضل بن سهل نوشته است، حدیث معروف امامت که در مرو برای عبدالعزیز بن مسلم بیان کرده است؛ قصائد فراوانی که در مدح آن حضرت به مناسبت ولایتعهدی سروده شده و برخی از آن مانند قصیده دعبل و ابونواس همیشه در شمار قصائد برجسته عربی به شمار رفته است نمایشگر این موفقیت عظیم امام، علیه السلام، است.

در آن سال در مدینه و شاید در بسیاری از آفاق اسلامی هنگامی که خبر ولایتعهدی علی بن موسی الرضا، علیه السلام، رسید در خطبه فضائل اهل بیت بر زبان رانده شده بود و اهل بیت پیغمبر که نود سال علناً بر منبرها دشنام داده شده بودند و سال‌های متمادی دیگر کسی جرئت بر زبان آوردن فضائل آنها را نداشت، اکنون همه جا به عظمت و نیکی یاد می‌شدند، دوستان آنان از این حادثه روحیه و قوت قلب گرفتند، بی‌خبرها و بی‌تفاوت‌ها با آنان آشنا شدند

و به آن، گرایش یافتند و دشمنان سوگند خورده احساس ضعف و شکست کردند، محدثان و متذکران شیعه معارفی را که تا آن روز جز در خلوت نمی شد به زبان آورد، در جلسات درسی بزرگ و مجامع عمومی بر زبان راندند.

پنجم؛ استفاده از هر فرصتی برای ارتباط با مردم

در حالی که مأمون امام را جدا از مردم می پسندید و این جدایی را در نهایت وسیله ای برای قطع رابطه معنوی و عاطفی میان امام و مردم می خواست، امام در هر فرصتی خود را در معرض ارتباط با مردم قرار می داد.

با اینکه مأمون آگاهانه مسیر حرکت امام از مدینه تا مرو را طوری انتخاب کرده بود که شهرهای معروف به محبت اهل بیت مانند کوفه و قم در سر راه قرار نگیرند، امام در همان مسیر تعیین شده، از هر فرصتی برای ایجاد رابطه جدیدی میان خود و مردم استفاده کرد، در اهواز آیات امامت را نشان داد، در بصره خود را در معرض محبت دل‌هایی که با او نامهربان بودند قرار داد، در نیشابور حدیث سلسله الذهب را برای همیشه به یادگار گذاشت و علاوه بر آن نشانه‌ها و معجزه‌های دیگری نیز آشکار ساخت و در جای جای این سفر طولانی فرصت ارشاد مردم را مغتنم شمرد. در مرو هم که سرمنزل اصلی و اقامتگاه دستگاه خلافت بود هرگاه فرصتی دست داد حصارهای دستگاه حکومت را برای حضور در انبوه جمعیت مردم شکافت.

ششم؛ حمایت امام از تشیع

نه تنها سرجنابان تشیع از سوی امام به سکوت و سازش تشویق نشدند بلکه قرائن حاکی از آن است که وضع جدید امام موجب دلگرمی آنان شد و شورشگرانی که بیشترین دوره‌های عمر خود را در کوه‌های صعب‌العبور و آبادی‌های دوردست و با سختی و دشواری می‌گذراندند با حمایت امام علی بن موسی الرضا، علیه السلام، حتی مورد احترام و تجلیل کارگزاران حکومت در شهرهای مختلف نیز قرار گرفتند. هر ناسازگار و تندزبانی چون دعبل که هرگز به هیچ خلیفه و وزیر و امیری روی خوش نشان نداده و در دستگاه آنان رحل اقامت نیفکنده بوده و هیچ‌کس از سرجنابان خلافت از تیزی زبان او مصون نمانده بود و به همین دلیل همیشه مورد تعقیب و تفتیش دستگاه‌های دولتی به سر می‌برد و سالیان دراز، دار خود را بر دوش خود حمل می‌کرد و میان شهرها و آبادیهاسرگردان و فراری می‌گذرانید، توانست به حضور امام و مقتدای محبوب خود برسد و معروف‌ترین شیواترین قصیده خود را که ادعای نامه نهضت نبوی ضد دستگاه‌های خلافت اموی و عباسی است برای آن حضرت بسراید و شعر او در زمانی کوتاه به همه اقطار عالم اسلام برسد، به طوری که در بازگشت از محضر امام آن را از زبان رئیس راهزنان میان راه می‌شنود.

مروری بر صحنه کلی نبرد پنهانی

اکنون بار دیگر نگاهی بر وضع کلی صحنه این نبرد پنهانی که مأمون آن را به ابتکار خود آراسته و امام علی بن موسی الرضا، علیه السلام، را با انگیزه‌هایی که اشاره شد به آن میدان کشانده بود می‌افکنیم:

یک سال پس از اعلام ولیعهدی وضعیت چنین است:

مأمون چه در متن فرمان ولایتعهدی و چه در گفته‌ها و اظهارات دیگر او را به فضل و تقوی و نسب رفیع و مقام علمی منیع ستوده است و او اکنون در چشم آن مردمی که برخی از او فقط نامی شنیده و حتی به همین اندازه هم او را شناخته و شاید گروهی بغض او را همواره در دل پرورانده بودند به عنوان یک چهره در خور تعظیم و تجلیل و یک انسان شایسته خلافت که از خلیفه به سال علم و تقوی و خویشی با پیغمبر، بزرگ‌تر و شایسته‌تر است شناخته‌اند.

مأمون نه تنها با حضور او نتوانسته معارضان شیعی خود را به خود خوش بین و دست و زبان تند آنان را از خود و خلافت خود منصرف سازد بلکه حتی علی بن موسی، علیه السلام، مایه ایمان و اطمینان و تقویت روحیه آنان نیز شده است.

در مدینه، مکه و دیگر اقطار مهم اسلامی نه فقط نام علی بن موسی، علیه السلام، به تهمت حرص به دنیا و عشق به مقام و منصب از رونق نیفتاده بلکه حشمت ظاهری بر عزت معنوی او افزوده شده و زبان ستایشگران پس از ده‌ها سال به فضل و رتبه معنوی پدران مظلوم و معصوم او گشوده شده است.

کوتاه سخن آنکه مأمون در این قمار بزرگ نه تنها چیزی به دست نیاورده که بسیاری چیزها را از دست داده و در انتظار است که بقیه را نیز از دست بدهد.

اینجا بود که مأمون احساس شکست و خسران کرد و در صدد برآمد که خطای فاحش خود را جبران کند و خود را محتاج آن دید که پس از این همه سرمایه گذاری سرانجام برای مقابله با دشمنان آشتی ناپذیر دستگاه‌های خلافت یعنی ائمه اهل بیت، علیهم السلام، به همان شیوه‌ای متوسل شود که همیشه گذشتگان ظالم و فاجر او متوسل شده بودند یعنی قتل.

بدیهی است قتل امام هشتم پس از چنان موقعیت ممتاز به آسانی میسر نبود. قرائن نشان می‌دهد که مأمون پیش از اقدام قطعی خود برای به شهادت رساندن امام به کارهای دیگری دست زده است که شاید بتواند این آخرین علاج را آسان‌تر به کار برد، به گمان زیاد اینکه ناگهان در مرو شایع شد که علی بن موسی، علیه السلام، همه مردم را بردگان خود می‌دانند، جز با دست اندر کاری عمال مأمون ممکن نبود.

هنگامی که اباصلت این خبر را برای امام آورد حضرت فرمود: «بارالهای پدیدآورنده آسمان‌ها و زمین تو شاهی که نه من و نه هیچ یک از پدرانم هرگز چنین سخنی نگفته‌ایم و این یکی از همان ستم‌هایی است که از سوی اینان به ما می‌شود.»

تشکیل مجالس مناظره با هر آن کسی که کمتر امیدی به غلبه او بر امام می‌رفت نیز از جمله همین تدابیر است. هنگامی که امام مناظره‌کنندگان ادیان و مذاهب مختلف را در بحث عمومی خود منکوب کرد و آوازه دانش و حجت

قاطعش در همه جا پیچید مأمون در صدد برآمد که هر متکلم و اهل مجادله‌ای را به مجلس مناظره با امام بکشاند، شاید یک نفر در این بین بتواند امام را مجاب کند.

البته چنان که می‌دانیم هر چه تشکیل مناظرات ادامه می‌یافت قدرت علمی امام آشکارتر می‌شد و مأمون از تأثیر این وسیله نومیدتر.

بنابر روایات یک یا دو بار توطئه قتل امام را به وسیله نوکران و ایادی خود ریخت و یکبار هم حضرت را در سرخس به زندان افکند اما این شیوه‌ها هم نتیجه‌ای جز جلب اعتقاد همان دست اندرکاران به رتبه معنوی امام، به بار نیاورد، و مأمون درمانده‌تر و خشمگین‌تر شد، در آخر چاره‌ای جز آن نیافت که به دست خود و بدون هیچ واسطه‌ای امام را مسموم کند و همین کار را کرد و در ماه صفر دو بیست و سه هجری یعنی قریب دو سال پس از آوردن آن حضرت از مدینه به خراسان و یک سال و اندی پس از صدور فرمان ولیعهدی به نام آن حضرت، دست خود را به جنایت بزرگ و فراموش نشدنی قتل امام آلود.

مهم‌ترین چیزی که در زندگی ائمه، علیهم‌السلام، به طور شایسته مورد توجه قرار نگرفته، عنصر «مبارزه حاد سیاسی» است.

در تمام دوران صد و چهل ساله میان حادثه عاشورا و ولایتعهدی امام هشتم، علیه‌السلام، جریان وابسته به امامان اهل بیت یعنی شیعیان همیشه بزرگ‌ترین و خطرناک‌ترین دشمن دستگاه‌های خلافت به حساب می‌آمد.

حضرت آیت‌الله خامنه‌ای